

# با هم بخش مایی از کتاب "تاریخ مستطاب آمریکا" را می‌خوانیم:

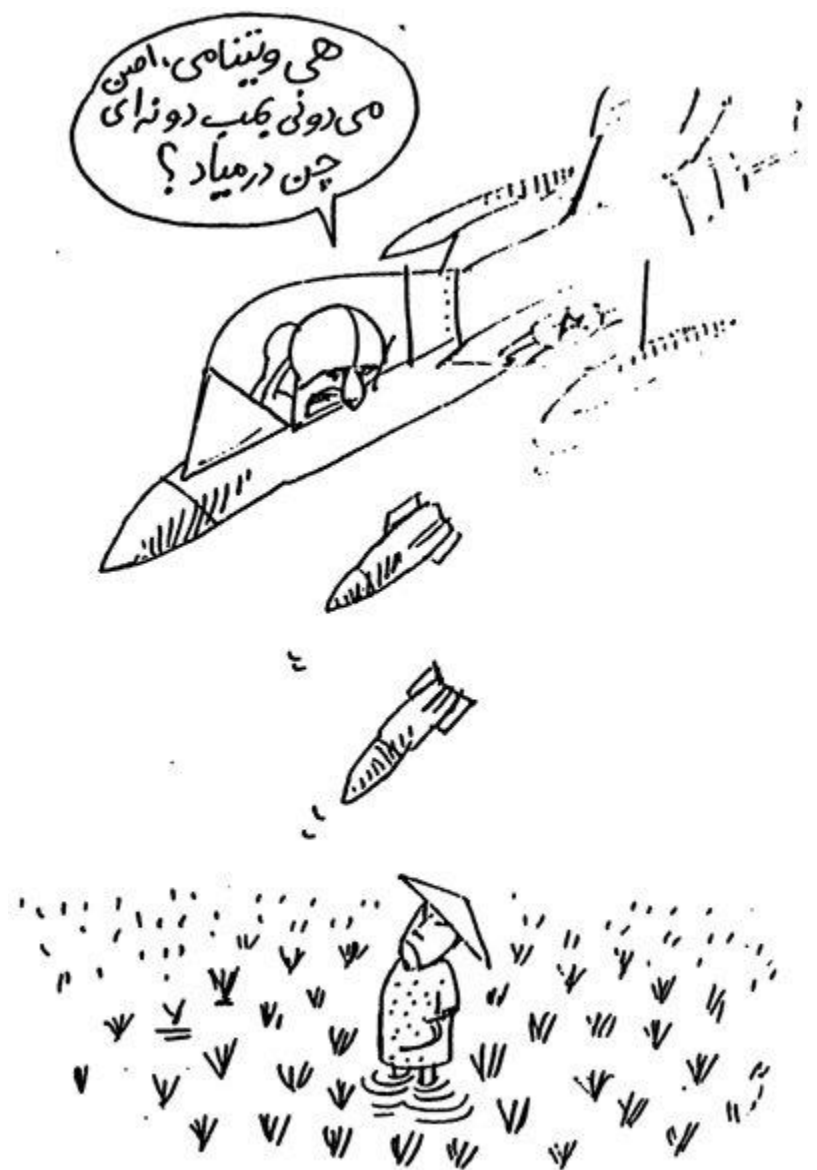
## پرده اول: اولین گام‌ها برای پرداخت حقوق بشر

همین که پای کلمب به اولین جزیره‌ی قاره آمریکا رسید، اجرای حقوق بشر را شروع کرد. مشکل این بود که در سراسر قاره حتی یک بشر پیدا نشد که کلمب و دوستانش بتوانند حقوق او را محاسبه و پرداخت کنند! کلمب در خاطراتش نوشته: «همین که به اولین جزیره‌ی سرزمین جدید رسیدم عده‌ای از بومیان را اسیر کردم تا قدرتم را به آنان نشان دهم.» البته مقصود کلمب همین قضیه‌ی پرداخت حقوق بوده و این یعنی متن را باید این‌جوری خواند: «در اولین جزیره عده‌ای از بومیان را دعوت کردم تا با حقوق بشر آشنا شوند!»

گام دیگر کلمب برای آشناسازی بومیان سرزمین جدید با حقوق بشر، فهماندن نسبت «طلا و مس» به آن‌ها بود! او و یارانش همه بومیان بالای ۱۵ سال جزیره‌ی کیکائو در آمریکای مرکزی را مجبور کردند تا هر سه ماه مقداری معین طلا جمع‌آوری کرده و به کلمب تحویل بدهند و به جای آن حلقه‌ای مسی به گردنشان آویزان کنند. آن وقت هر سرخ‌پوست ۱۵ ساله‌ای که گردنش فاقد حلقه‌ی مسی بود به صورتی مختصر جریمه می‌شود، جریمه‌اش هم این بود که یک دستش را قطع می‌کردند تا از خون‌ریزی بمیرد.





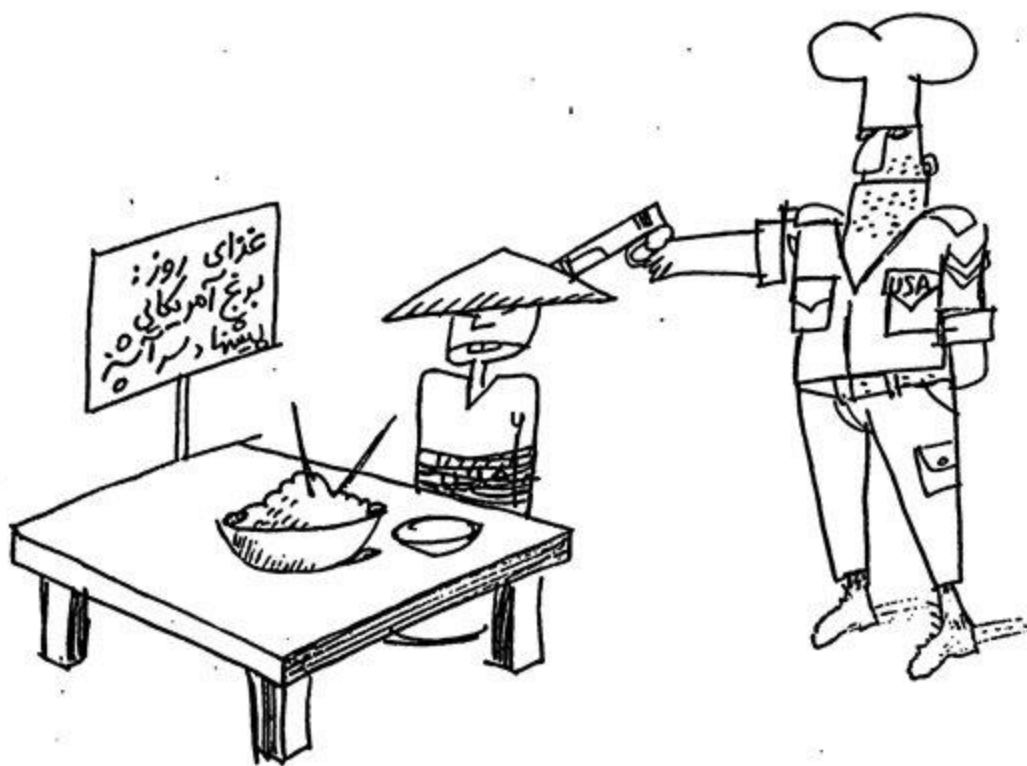


واقعاً حق این جماعت قدرشناس این نبود که با چند بمب اتمی ادب شوند؟ البته بعضی‌ها در آمریکا این عقیده را داشتند. اما نکته این‌جا بود که قیمت بمب‌های اتمی و ارزش آن‌ها از قیمت کل ویتنام بیشتر بود و اصولاً حیف بود که این بمب‌ها در مناطقی مثل ویتنام مصرف شوند.

مثلاً یکی از پیشنهادهای آمریکا به ویتنامی‌ها این بود که دست از خوردن برنج ویتنامی بردارند و برنج آمریکایی مصرف کنند. اما ویتنامی‌ها امکان درک این پیشنهاد و فواید آن را نداشتند و با لجبازی هرچه تمام‌تر به خوردن محصول شالیزارهای خودشان ادامه دادند. آمریکایی‌ها امیدوار بودند خوردن برنج آمریکایی کمی در متمدن شدن ویتنامی‌ها موثر باشد و البته رونقی هم به بازار برنج آمریکا بدهد. اما پس از لجبازی ویتنامی‌ها، مجبور شدند از یک روش علمی برای رسیدن به هدف استفاده کنند.

جان مکناتون معاون وزیر دفاع آمریکا در اوایل سال ۱۹۶۶ طرحی را پیشنهاد کرد که بر اساس آن سدها و آببندهای ویتنام تخریب و سیل، همه شالیزارها را فرا می‌گرفت! این اقدام، ویتنامی‌ها را غرق نمی‌کرد اما محصول برنج را نابود می‌کرد و ویتنامی‌های حرف نشنو را مجبور به خوردن برنج آمریکایی می‌کرد.

این جنگ «برنجی» باعث شد در مدت کوتاهی قیمت یک وعده غذا (مثلاً برنج و سبزی پخته) ۴۰۰ برابر شود و مردم ویتنام متوجه ارزش مواد غذایی بشوند! در این میان تعدادی از ویتنامی‌ها هم (حدوداً بیش از یک میلیون نفر) به قحطی و مرگ دچار شدند. از قدیم گفته‌اند هرکسی خربزه (در این‌جا برنج ویتنامی) می‌خورد پای لرزش (در این‌جا مرگ ناشی از گرسنگی) هم می‌نشیند!



مشکل ویتنامی‌ها فقط به مساله برنج ختم نمی‌شد. نظامیان آمریکایی به مردم ویتنام مشروبات الکلی تعارف می‌کردند و دوستانه از زن‌ها و دختران ویتنامی می‌خواستند شب‌ها را با آن‌ها و در پادگان‌های ارتش آمریکا بگذارند تا معنای تمدن را بفهمند. اما درک این همه محبت، لیاقت می‌خواست که بسیاری از ویتنامی‌ها آن را نداشتند. بالاخره صبر آمریکایی‌ها هم حدی داشت و ناچار شدند این زن‌های محبت‌نشناس را ادب کنند و این‌گونه شد مثلاً گروهی از نظامیان آمریکایی سراغ دهکده‌ای می‌رفتند و به مردم نیم ساعت برای تخلیه روستا فرصت می‌دادند و هنوز فرصت تمام نشده روستا را به آتش می‌کشیدند و دیگر هرکسی از خانه‌اش خارج نشده بود تقصیر خودش بود. متأسفانه ویتنامی‌ها چندان وقت‌شناس نبودند و معنای درست زمان و اهمیت آن را هم نمی‌دانستند و باید با آن‌ها این‌گونه برخورد می‌شد تا ارزش زمان و نظم در وقت را یاد بگیرند.

**پرده سوم: افغانستان و تمدن خشخاشی آمریکا**

پس از کشورهای بسیار نوبت به افغانستان رسید. پژوهشگران و دانشمندان ضدتروریسم آمریکا پس از مدت‌ها تحقیق و مطالعه دریافتند میان بمباران و قتل عام در افغانستان و میزان تروریسم، نسبت مستقیمی وجود دارد و برای نابودی تروریسم در دنیا چاره‌ای جز حمله به افغانستان نیست. البته در راستای بهره‌وری کامل و زدن چند نشان با یک تیر، آمریکایی‌ها تصمیم گرفتند در حمله به افغانستان چند هدف را به صورت هم‌زمان پیگیری کنند. آنها در قالب حمله هوایی به غیرنظامیان و مناطق غیرنظامی و بمباران خانه‌های خشت و گلی مردم افغانستان، در این کشور سرمایه‌گذاری کردند. این سرمایه‌گذاری بسیار سخاوتمندانه بود؛ چرا که هر بمب یا راکتی که از سوی ارتش آمریکا تار خانه‌های فقیرانه افغانی‌ها می‌شد صدها برابر کل آن روستا یا محله می‌ارزید. بعضی از بمب‌ها پیشرفته‌ای نیروی هوایی آمریکا خرج روستاهای افغانستان کرد بیش از ۵۰۰ هزار دلار ارزش داشتند! به نظر شما، اصلاً روستایی در افغانستان هست که اول تا آخرش ۵۰۰ هزار دلار بیارزد؟

در نتیجه این سرمایه‌گذاری؛ هم با تروریسم مقابله می‌شد و هم منافع مختصر دیگری برای دولت آمریکابه دست می‌آمد. مثلاً طبق گفته حامد کرزای (رئیس‌جمهور وقت افغانستان) سازمان سیا و ارتش آمریکا در طول اشغال افغانستان سالانه بیش از ۶۰ میلیارد دلار از جانب مواد مخدر تولید شده در افغانستان درآمد کسب کرده‌اند. شکل کار هم بسیار شرافتمندانه بود. سازمان سیا پس از شناسایی قاچاقچیان عمده مواد مخدر که با طالبان همکاری می‌کردند، آنها را به مذاکره دعوت می‌کرد و به آنها پیشنهاد همکاری می‌داد. قاچاقچیان هم از خدا می‌خواستند که به جای همکاری با طالبان تروریست و عقب‌مانده، با آمریکای دموکراتیک و متمدن همکاری کنند. یکی از این قاچاقچی‌ها جمعه‌خان بود که ماجرای روابط عاشقانه او با سازمان سیا از سال ۲۰۰۸ به بعد در رسانه‌ها منتشر شد و سر به رسوایی زد.



به نظر «پاول رابرتز» دبیر اسبق نشریه «وال استریت ژورنال»، حمله آمریکا به افغانستان یک هدف جزئی و حاشیه‌ای دیگر هم داشت و آن تسلط بر منابع گازی این کشور بود. البته تسلط بر افغانستان می‌توانست این کشور را به محل انتقال گاز کشورهای ازبکستان و ترکمنستان به سمت دریاهای آزاد (از طریق پاکستان) هم تبدیل کند و آینده بازار گاز دنیا را تحت نفوذ آمریکا قرار دهد.

بدون تردید برنده نهایی حضور آمریکا در افغانستان، مردم این کشور بودن. چون توانستند به برکت حضور سربازان آمریکایی با تمدن و مظاهر آن (مثل توالی فرنگی، تلفن همراه، فیلم‌های جنسی، شبکه‌های ماهواره‌ای و...) آشنا شوند. انصافاً هم سربازان آمریکایی برای آموزش تمدن به افغانی‌ها سنگ تمام گذاشتند. مثلاً ادرار کردن روی اجساد قربانیان و بریدن انگشت مقتولین و درست کردن کلکسیون با آنها، نمونه‌های کوچکی از آداب زندگی مدرن بود مردم افغانستان از مریبان بزرگی مانند گروهبان «کلوین گیبز» آمریکایی یاد گرفتند.

گروهبان گیبز و هم‌قطاران او با قلب‌هایی مملو از عشق به انسانیت و انگیزه فراوان برای انتقال تجربیات تمدنی به افغانی‌های عقب مانده، روش موثر آموزش عملی را برای آدم کردن افغانی‌ها و متمدن ساختن آنها به کار گرفتند. از آن پس بود که مردم افغانستان یاد گرفتند چگونه می‌توان بر سر نحوه کشتن یک کودک ۶ ساله با نارنجک و اسلحه خودکار (آن هم از فاصله چند متری) مسابقه داد و شرط بندی کرد! چون تا قبل از حمله آمریکا به افغانستان، مردم این کشور بر اساس طرز فکر عقب مانده و سنتی‌شان خیال می‌کردند کشتن بچه‌ها اقدامی غیرانسانی و زشت است و یک آدم بزرگ باید با هم قدش طرف شود.

### **پرده چهارم: تن ایرانی و کیسه آمریکایی!**

#### **تمدن از آمریکا، نفت از ایران**

مثل همیشه در اقدامات خیرخواهانه آمریکایی‌ها حکمتی نهفته بود: کمک مالی به نیازمندان ایرانی باعث شد جهان صنعتی به یک گنج ۲۵ ساله دست پیدا کند. جیمز بیل، یک محقق آمریکایی در این باره می‌نویسد: «دخالت آمریکا در ماجرای ۲۸ مرداد، تاج و تخت سلطنت را برای ۲۵ سال دیگر به خاندان پهلوی هدیه کرد و صاحبان صنایع نفتی بین‌المللی را قادر ساخت که با نرخی ارزان ۲۴ میلیارد بشکه نفت را از مخازن ایران به دست آورند. این میزان نفت در طول ۲۰ سال با قیمت حداکثر بشکه‌ای ۱ دلار و ۷۰ سنت به فروش می‌رسید که در هر بشکه فقط ۵ درصد قیمت آن نصیب دولت ایران می‌شد.»



حکمت کار خیر آمریکا آن بود که با یک تیر چهار مسئله را هدف قرار داد: هم به نیازمندان ایران کمک کرد، هم دل خاندان پهلوی را به دست آورد، هم برای کشورهای صنعتی نفت ارزان فراهم کرد و هم شرکت‌های چند ملیتی را به سود سرشاری رساند و برای رساندن ایران به تمدن بزرگ، پول نفت را در اختیار شاه ایران قرار داد! در واقع همه (از نیازمندان ایران گرفته تا شرکت‌های چند ملیتی نفتی) از این اقدام خیرخواهانه آمریکا خشنود شده و به جان او دعا کردند و اگر شما می‌توانستید ذهن مقامات آمریکا را بخوانید متوجه می‌شدید که آنها دنبال همین دعای خیر بودند و میلیاردها دلاری که در نتیجه اقدام بشر دوستانه آمریکا یعنی کمک ۶۰ هزار دلاری به فقرا (ایرانی) نصیب شرکت‌های نفتی و تسلیحاتی آمریکا شد، اصلاً مد نظر مقامات آمریکایی نبود.

### آبریزگاه و تمدن آمریکایی

نصب ۶۵ هزار دستگاه «آبریزگاه عمومی تک منظوره» از دیگر برنامه‌های خیرخواهانه آمریکا در ایران بود. کارشناسان آمریکایی پس از بررسی علل عقب‌ماندگی و فقر در روستاهای ایران به این نتیجه رسیدند که در دسترس نبودن آبریزگاه عمومی تک منظوره در روستاها از جمله دلایل اصلی فقر و عقب‌ماندگی این مناطق است و برای با این معضل با واشنگتن تماس گرفتند. اتفاقاً در همان موقع تدارکات ارتش آمریکا اعلام کرده بود ۶۵ هزار توالت جنگی تک منظوره (یک ظرف فلزی که صرفاً جهت ایستاده ادرار کردن در جبهه‌های جنگ و پادگان‌های ارتش استفاده می‌شد.) از جنگ جهانی دوم اضافه آمده و انبارهای تدارکات ارتش را اشغال کرده است و این‌گونه بود که در و تخته با هم جور شد و توالت‌های جنگی ارتش آمریکا یا همان آبریزگاه‌های عمومی تک منظوره، از روستاهای ایران سر در آورد و البته برای اینکه ایرانی‌ها به مفت‌خوری عادت نکنند، آمریکایی‌ها وجه ناچیزی هم در مقابل آن دریافت کردند.



اشکال کار اینجا بود که روستاییان ایران به دلیل عقب ماندگی و بی فرهنگی فکر می کردند ایستاده ادرار کردن کار غلطی است و آدم باید پس از ادرار کردن با آب، خودش را بشوید. در حالی که توالت های آمریکایی نه تنها نیازی به آب نداشت، بلکه در همه جا، کوچه، خیابان، وسط میدان ده، کنار طویله و هر جایی که فکر کنید، قابل نصب بود. البته یک نقص دیگر هم در فرهنگ ایرانی ها وجود داشت که ایرانی ها فکر می کردند، ادرار کردن در جلوی چشم دیگران کار بسیار زشتی است و آدم باید در جایی دور از چشم مردم کارش را بکنند! نتیجه این همه باور غلط این بود که زحمات آمریکایی ها در نصب ۶۵ هزار دستگاه آبریزگاه عمومی تک منظوره به جایی نرسید و روستاییان ایران به دلیل عدم استفاده از ابزار تمدنی، کما فی السابق در فقر و عقب ماندگی باقی ماندند.